

اراده تشریحی و معنای مراد الهی

| احمد اسماعیل تبار* |

استادیار گروه حقوق اسلامی، دانشکده حقوق قضایی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری،
تهران، ایران

چکیده

خداوند مبدأ آفرینش، علیم، قادر و بی‌نهایت است. نفس الهی دو اراده تکوینی و تشریحی دارد. حاصل اراده تکوینی، خلق و حاصل اراده تشریحی، حکم است. هر یک از دو اراده به معنایی تعلق می‌گیرد، آن معنایی که متعلق حکم قرار گرفته به جهت قانونمندی اشیاء و افعال انسان تعیین‌کننده است که خداوند چه چیزی را متعلق حکم وضعی و چه فعلی را متعلق حکم تکلیفی قرار داده است. حکم وضعی، بیان اوضاع اعتباری اشیاء از دیدگاه قانونمندی الهی می‌کند و حکم تکلیفی، به ترخیص فعل‌ها و ترک فعل‌های انسان مکلف یا الزام و رجحان آن‌ها می‌پردازد اما همه احکام وضعی و تکلیفی که از اراده تشریحی نشئت می‌گیرد به معنایی تعلق می‌گیرد که این معنا به چهار صورت تصور می‌شود: اول؛ آنکه معنای لغوی باشد که به لغت و زبان هر قوم و جامعه‌ای اختصاص دارد. دوم؛ معنای اصطلاحی عرفی است که علاوه بر معنای لغوی، آن را عرف وضع می‌کند. سوم؛ معنای اصطلاحی عرفی است که شارع آن را تغییر می‌دهد. چهارم؛ معنای اصطلاحی شرعی است که شارع آن را انشا و ایجاد می‌کند. رابطه معانی در تصور، تباین است و هیچ معنایی معنای دیگری را بر نمی‌تابد و بر اساس تحلیل معنای متعلق حکم وضعی و تکلیفی احکام و مراد الهی شناخته می‌شود که به چه چیزی و به چه فعلی تعلق گرفته است. واژگان کلیدی: اراده تشریحی، شناخت معانی، متعلق احکام وضعی و تکلیفی، معرفت‌شناسی و زبان‌شناسی

*Email: A.esmailtabar@gmail.com

مقدمه

انسان موجودی متفکر است که با تصور و تفکر، ترکیب و سنجش یا تحلیل و تجرید، به داده‌های علمی و یافته‌های عقلی می‌پردازد و به برداشت‌های عقلی جدیدی می‌رسد و به دلیل شناخت سه‌گانه معرفت‌های واقعی، اعتباری و عقلی از سایر موجودات، نظیر حیوان و گیاه متمایز و ممتاز می‌گردد، زیرا انسان دارای معرفت‌هایی می‌شود که غیرانسان در زندگی مادی محروم است. بخش مهمی از معرفت‌های انسان مربوط به معرفت‌های اعتباری است که انسان بدان معرفت‌ها زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی اشخاص و جوامع را نظم و سامان می‌بخشد. مهم‌ترین بخش معرفت‌های اعتباری انسان، قانونمندی و پیروی و التزام انسان به گزاره‌های اعتباری جهت چگونگی زیستن فردی و اجتماعی است؛ انسان چه حکم یا قانونی را ملتزم است؟ و آن حکم و قانون چه راهبردی در ذهن انسان دارد؟ و معنایی که حکم بدان تعلق می‌گیرد چیست و چه تصویری را در ذهن انسان می‌سازد؟ و سرانجام چگونه یک مکتب فقهی یا حقوقی تمام فعل‌ها و غیر فعل‌های انسان و اشیاء را به طور جامع و کامل تحت شمول انشا و اراده تشریحی خود قرار می‌دهد؟

پاسخ به این پرسش‌ها را در این مقاله مورد تحقیق قرار داده تا متعلق حکم فقهی در اراده تشریحی الهی به تصور ذهنی انسان ترسیم شود و سپس فعل‌ها و ترک فعل‌ها بر اساس آن‌ها به خوبی یا بدی شناخته شود تا بتوان هر چه بیشتر با قانونمندی فقهی مطابق فقه اسلام درباره اشیاء و افعال آشنا شد.

۱. حکم فقهی

حکم فقهی (صدر، ۱/۱۳۶۴: ۱۳) اراده تشریحی الهی است که خداوند در قرآن فرموده است: «ان الله یحکم ما یرید...»^۱ همان طوری که اراده تکوینی الهی، خلق ایجاد می‌کند (بجنوردی، بی تا: ۱۱۸؛ مختاری مازندرانی، ۱۳۷۷: ۳۷)، اراده تشریحی از نفس ربوبی حکم انشا می‌کند (مشکینی، ۱۳۷۱: ۲۹).^۲ خلق و حکم دو فعل و اثر وجودی از نفس ربوبی الهی هستند. خلق، اثر اراده تکوینی است که به اصطلاح هستی می‌بخشد و موجود محدود خلق می‌کند و حکم، اثر اراده تشریحی است که فرمانی را انشا و ابراز می‌کند. فرمان خدا یا همان اراده تشریحی خداوند که لاجرم به معنایی متشکل از موضوع و محمول تعلق پیدا می‌کند، حکم شرعی است (نائینی، بی تا/۴: ۳۸۴؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۸: ۵۵؛ اصفهانی، بی تا: ۴۱؛ حکیم، ۱/۱۴۱۴: ۱۹)؛ بنابر حکم شرعی که از آن در دانش فقه به حکم فقهی تعبیر می‌شود از اراده تشریحی شارع است که لاجرم آن اراده به گزاره‌ای تعلق پیدا

۱. سوره مائده، آیه ۱.

۲. سوره یس، آیه ۸۲ (آما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون).

می‌کند که موضوع آن گزاره را متعلق حکم و محمول آن را مورد و مصداقی از حکم می‌نامند و برای مکلفین و مخاطبان احکام، شناخت آن بسیار حائز اهمیت است.

ارادة الهی، خواه تکوینی یا تشریعی، فعل نفس خداوند است که از وجود بی‌نهایت ربوبی است و خداوند در قرآن از ذات کبریایی خود به نفس یاد کرده و فرموده است: «کتب الله علی نفسه الرحمة»^۱ و انسان به‌عنوان موجود متفکر از فعل نفس خداوند اطلاع و آگاهی ندارد، مگر آنکه از ظهور و اثر واقعی و تکوینی مخلوقات محدود خداوند، عالم و آگاه شود که چنین اثر واقعی و تکوینی به‌طور قطع مریدی به ارادة تکوینی داشته که چنین اثری را خلق و ایجاد کرده است، زیرا بنا بر اصل علیت (شیرازی، ۱۳۶۰: ۶۸) و اصل محال بودن جمع دو نقیض (مطهری، ۱/۱۳۷۴: ۷۹۸؛ طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۶۱) اثر بدون صاحب اثر محال است. در نتیجه خلق اثر، ارادة تکوینی خداوند است. بر همین اساس حکم نیز بعد از ابراز فرمان الهی توسط انبیاء و اولیا دانسته می‌شود که خداوند چنین ارادة تشریعی دارد که انسان‌ها را جهت زندگی فردی و اجتماعی دعوت به قانونمندی قوانین الهی می‌کند و تمام قوانین الهی از ارادة تشریعی هستند که نفس ربوبی اراده کرده است و چنانچه انبیاء یا اولیا آن گزاره را خبر نمی‌دادند، انسان‌ها از چنین ارادة تشریعی باخبر نبودند.

ارادة الهی که فعل نفس ربوبی و متافیزیکی است، بر انسان‌ها پوشیده می‌باشد و انسان‌ها از طریق اثر آن پی به صاحب اثر می‌برند. اگر خلق و تکوین برای انسان ثابت و قطعی است، ارادة تکوینی نیز برای نفس ربوبی ثابت و قطعی است. اگر اعتقاد به نبوت و امامت، صداقت و طهارت آن‌ها در خبر دادن از ارادة تشریعی قطعی شد، بی‌تردید ارادة تشریعی الهی برای انسان نیز قطعی خواهد شد و انسان یقین می‌کند که خداوند علاوه بر ارادة تکوینی در خلق واقعیت‌ها، ارادة تشریعی در حکم اعتبارها بر اشیاء و افعال دارد که هر ارادة تشریعی حکمی است و هر حکمی واجد گزاره‌ای است که موضوع آن معنایی به‌عنوان متعلق حکم و محمول آن معنایی به‌عنوان مصداق حکم است.

۱-۱. اظهار خبری یا انشائی حکم فقهی

حکم فقهی، ارادة تشریعی الهی برای تنظیم روابط جنسی، مالی و مقامی در حیات انسانی است که به دو صورت خبری و انشائی (گزارشی و ایجادی) توسط پیامبر اسلام (ص) و اوصیاء کرام ایشان ابراز می‌شود و به‌طور معمول گزاره خبری پیامبر اسلام (ص) یا اوصیای ایشان بیان خبری از ارادة تشریعی خداوند متعال درباره اوضاع اشیاء و انسان‌هاست. به‌طور مثال اینکه اصل فقهی درباره اشیاء، طهارت می‌باشد یک گزاره خبری است که به معنای اعتباری الهی دلالت دارد اما درباره افعال انسان

۱. سورة انعام، آیه ۶.

به‌طور معمول گزاره انشایی است، به‌طور مثال نماز را باید بخواند و خمر ننوشد. خداوند در گزاره انشایی، طلب انجام کاری یا منع انجام کاری را اراده کرده است که معنای طلب و منع از ساختار صیغه امر یا نهی در گزاره انشایی دانسته می‌شود (خوئی، ۱۴۳۰: ۵۲۸؛ صدر، ۱/۱۳۶۴: ۲۸۴-۲۸۵)؛ گرچه ممکن است معنای طلب یا منع به ساختار خبری نیز ابراز شود اما مخاطب با قرائن می‌فهمد که چنین بیانی منصرف به انشا است و قصد جدی متکلم و ابرازکننده، گزارش و خبر دادن نیست بلکه مخاطب بنا به دلالت تصدیقی می‌فهمد که مراد متکلم امر، طلب یا منع انجام کاری توسط مأمور مخاطب است؛ بنابراین گزاره حکم فقهی، معنای اعتباری است که از اراده تشریحی شارع نشئت می‌گیرد و با ابراز آن در کتاب و سنت به ساختار گزاره انشایی یا خبری توسط مخاطب دانسته می‌شود، چنانچه مخاطب مکلف، حائز شرایط باشد حکم انشائیه بر او تنجز پیدا می‌کند و او مسئول عبادی یا مدنی یا کیفری می‌شود و موظف است که حکم فعلیت‌یافته بر خود را رعایت کند.

۱-۲. مضمولین حکم فقهی

حکم فقهی در سه مقام افتاء (فتوا دادن)، قضا (حکم قضایی دادن) و اجرا (ارتکاب فعل یا اجتناب آن) شامل اشخاص مکلف می‌شود و بر همین اساس اشخاص در سه مقام، حسب شرایط خود، عبد، پیرو و مکلف به احکام خداوند متعال هستند و هیچ انسان مکلفی نمی‌تواند خود را از قلمرو الوهیت الهی خارج کند. بالاترین مقام اجتماعی در اسلام که متعلق به مقام نبوت و شخص پیامبر اسلام (ص) است. همواره مقام عبودیت ایشان را در محضر و مقام اولو‌هیت به هنگام تشهد نماز متذکر می‌شویم؛ گرچه نوع تکلیف پیامبر اسلام (ص) در ابلاغ رسالت و احکام الهی بر مردم با دیگران متفاوت است ولی اصل تکلیف ایشان با دیگران در محضر الهی تفاوتی ندارد و همین موضوع درباره اوصیای ایشان در عصر امامت امامان حاضر و فقهای جامع‌الشرایط در عصر غیبت امام زمان (عج) تحقق دارد و هر یک از امامان و مراجع تقلید به تکلیف خود عمل کردند چون حق الطاعة الهی را برای خداوند متعال و تکلیف‌العبودیه انسانی را بر خود ثابت و فرض می‌دانستند. اکنون در عصر غیبت کبری امام زمان (عج) هر شخصی حسب موضوع تکلیف که عبارت است از شرایطی که باید موجود باشد و موانعی که مفقود باشد، خود را در محضر الهی نسبت به حکم وضعی و تکلیفی، محکوم و مسئول می‌داند (مظفر، ۱/۱۳۷۷: ۱۹۴؛ صدر، ۱/۱۳۶۴: ۱۲۱؛ سبحانی، ۱/۱۳۶۳: ۲۹-۳۰) و باید خود را از این اشتغال به تکلیف یقینی که مستدعی فراغ یقین است رهایی بخشد تا در محضر الهی حجت داشته باشد؛ بنابراین ولی فقیه جامع‌الشرایط بالاترین مقام اجرایی و اعمال ولایت تا پایین‌ترین مکلف حسب سلسله مراتب، تکلیف دارند و مسئول هستند. بر همین اساس هر مکلف باید نوع حکم و متعلق آن را در قبال خود بشناسد و درک درستی از متعلق حکم یا

همان معنایی که مورد اراده شارع در حکم وضعی و تکلیفی قرار گرفته است، داشته باشد. اهمیت این مطلب آنجا آشکار می‌شود که رابطه موضوعیت بین احکام را در تنجز بر مکلف به لحاظ احکام وضعی و تکلیفی تصور کنیم. هر شخص که می‌خواهد زندگی مؤمنانه نسبت به خدای متعال منان داشته باشد باید اراده تشریعی او را در خصوص احکام وضعی و تکلیفی نسبت به خود بداند و زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی خود را به لحاظ شهوت، ثروت و قدرت به قانونمندی فقهی به نظم و خشنودی خداوند هدفمند کند (فاضل مقداد، ۱۴۱۲: ۷۰؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۵: ۱۴۳؛ سبزواری، ۱۳۸۳: ۱۱۵؛ سبحانی، ۱/۱۴۱۲: ۸۳ به بعد؛ سبزواری، ۱۳۶۹-۱۳۷۹: ۳/۵۴۵).

۲. مصلحت و مفسده‌سنجی خداوند

در علم کلام، ثابت است که خداوند نفسی بی‌نهایت، فاعلی علیم، خالق قدير و حاکمی حکیم است که هیچ‌گونه نقص و قصوری در او راه ندارد. مبنای اراده تشریعی او برای حکم دادن علم بی‌نهایت نفس ربوبی به خوبی‌ها، بدی‌ها، زشتی‌ها و زیبایی‌هاست که هیچ اشتباه و نقصی در آن راه ندارد و این معرفت بدون نقص الهی موجب می‌شود تا برای انسان به‌عنوان مخلوق، احکام وضعی و تکلیفی را بر پایه مصلح و مفاسد فردی و اجتماعی او اعتبار کند تا تضمین‌کننده عدالت و سعادت انسان در جهان دنیا و آخرت باشد؛ بنابراین اراده تشریعی یا همان احکام الهی بدون مبنای عالمانه و حکیمانه نیست بلکه به‌طور کامل مبتنی بر سنجش مصلح و مفاسد برای انسان است، اما انسان از چنین مصلح و مفاسدی برای خود آگاه نیست و بر همین اساس به‌طور مثال اکثریت بشر نوشیدن خمر را می‌پذیرند ولی شارع اسلام به‌هیچ‌وجه آن را مجاز و حلال نمی‌شمرد یا اینکه خواندن نماز بر بسیاری از اشخاص سخت و سنگین است، در حالی که خداوند متعال خواندن آن را واجب کرده و آن را تضمین‌کننده اجتناب انسان از فحشا و منکر قرار داده است؛ بنابراین معانی که متعلق احکام وضعی و تکلیفی با ابراز گزاره‌های خبری یا انشایی قرار گرفته بر پایه معیارهای دقیق الهی به منظور ضمانت عدالت، سعادت بشر، صیانت از ظلم و شقاوت او اعتبار شده؛ چراکه اصل نفس انسان حسب نص تصریح شده در قرآن به فجور و تقوا الهام شده است^۱ و از جهت خلقت نفس، انسان آمیخته‌ای از کرامت تقوا و شرارت فجور است. آنچه در نفس انسان از سوی پروردگار الهام شده، زمینه رشد دارد، به طوری که انسان در فسق و فجور یا کرامت و تقوا رشد می‌کند و قوی می‌شود و در نهایت نفس انسان به خسران ذلت یا رجحان عزت تربیت می‌شود و عاقبت می‌یابد و چون خداوند عالم و آگاه به خلقت انسان و مسیر زندگی اوست، بر اساس مصلح و مفاسد، راه خوشبختی و سعادت و بدبختی و شقاوت را به انسان

۱. سوره شمس، آیات ۷-۸ (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا).

نشان می‌دهد تا انسان برای توشه‌گیری در سفر به آخرت، یکی از این دو راه را انتخاب کند و احکام فقهی و شرعی که در خطاب‌های قرآنی و روایی ابراز شده است، تبیین مسیر سعادت و شقاوت می‌کند و انسان با دانستن احکام و متعلق آن‌ها و عمل به آن‌ها راه سعادت را می‌پیماید و کسانی که راه تعدی و تمرد از احکام الهی را داشته باشند، راه شقاوت را طی می‌کنند.

۳. اقسام حکم بر اساس متعلق

متعلق حکم، معنایی است که مراد اراده تشریحی خداوند قرار می‌گیرد و توسط پیامبر اکرم (ص) به بشریت اظهار و ابلاغ می‌شود. معنای متعلق حکم الهی به دو معنای کلی وضع فقهی اشیاء و ترخیص یا عدم ترخیص فقهی افعال منتسب می‌شود؛ بنابراین متعلق احکام فقهی به وضع اشیاء و ترخیص و عدم ترخیص افعال اختصاص می‌یابد (نائینی، ۱/۱۳۷۶: ۱۴۵؛ صدر، ۱۹۷۵: ۱۵۵؛ ایروانی، بی تا/۴: ۱۲۸ و بی تا/۳: ۹۹؛ مظفر، ۱/۱۳۷۷: ۱۹۴؛ صدر، ۱/۱۳۶۴: ۱۲۲).

بر همین اساس حکم شرعی به دو قسم وضعی و تکلیفی تقسیم می‌شود (صدر، ۱/۱۳۶۴: ۶۲ و ۶۳) که حکم تکلیفی به دو قسم ترخیصی (حلال) (صدر، ۴/۱۴۰۵: ۲۰۴؛ خوئی، ۲/۱۴۱۲: ۲۰۸) و عدم ترخیص (وجوب و استحباب، حرمت و کراهت) تقسیم می‌شود (صدر، ۱/۱۳۶۴: ۶۴-۶۳). وجه اشتراک مقسم احکام فقهی اعتباری بودن احکام شرعی است که از اراده تشریحی الهی نشئت می‌گیرد؛ در نتیجه هر حکم فقهی، خواه تکلیفی یا وضعی معنای اعتباری دارد که از ابراز شارع دانسته می‌شود. حکم وضعی به معنای اعتبار کردن اوضاع اشیاء جهت قانونمندی فقهی است، مانند مال‌انگاری اشیاء و اعتبار ملک بر اموال یا ولی و مالک قرار دادن شخص و... همه این موارد اعتبار شارع است که در فقه از طریق اجتهاد در ادله فقهی کشف می‌شوند.

احکام تکلیفی مانند وجوب نماز، حرمت ربا، استحباب نوافل و کراهت بعضی از افعال و حلال بودن بعضی از افعال دیگر مانند راه رفتن به معنای اعتبار ترخیص یا عدم ترخیص درباره افعال است (صدر، ۱۹۷۵: ۱۰۰؛ صدر، ۱/۱۳۶۴: ۵۳)، پس علم فقه، دانستن احکام وضعی و تکلیفی جهت قانونمندی انسان است.

۳-۱. رابطه معانی و متعلق احکام

از آنجایی که رابطه بین معانی در ذهن تباین است و هیچ معنایی، معنای دیگری را بر نمی‌تابد (مظفر، ۱۴۳۱: ۵۱)، وقتی خداوند حکم وضعی را اعتبار می‌کند و وضع حکمی را برای شیء اراده می‌کند، موردی برای حکم تکلیفی باقی نمی‌ماند و به همین شکل چنانچه ترخیص یا عدم ترخیص عملی را اراده کند دیگر موردی برای حکم وضعی باقی نمی‌ماند و این مهم از رابطه تباین بین معانی درک می‌شود. تباین بین معانی نه تنها جدایی حکم وضعی را از حکم تکلیفی اثبات می‌کند بلکه هر

حکم وضعی را از حکم وضعی دیگر متباین می‌سازد و همین معنی در احکام تکلیفی نیز اجرا می‌شود چون معنای مراد یک حکم تکلیفی متباین از حکم تکلیفی دیگر است و هیچ یک از دو حکم تکلیفی به لحاظ معنای متعلق یکسان نیستند.

۲-۳. شناخت معانی و حکم فقهی

هر معنایی که به ذهن انسان می‌رسد و بدان معرفت حاصل می‌شود از دو وضعیت خارج نیست؛ اول اینکه معنای علمی و دانستی است یا دوم اینکه معنای عقلی و فهمیدنی است. بر اساس رابطه تباین بین معانی، معنای علمی دانستی هرگز معنای فهمیدنی نمی‌شود و در عرض یکدیگر در ظرف ذهن جای می‌گیرند. معنای علمی به دو قسم معنای واقعی و معنای اعتباری تقسیم می‌شود. معنای واقعی حکایت از واقع خارج ذهن دارد، خواه به‌طور فیزیکی یا متافیزیکی مصداق در خارج ذهن داشته باشد (ملکی اصفهانی، ۱۳۷۹: ۱۴۷۸) اما معنای اعتباری به دو قسم اعتبار الهی و اعتبار غیرالهی تقسیم می‌شود که انواع عرف‌ها و حکومت‌ها آن‌ها را اعتبار می‌کنند، اما معنای عقلی به دو قسم انتزاعی (برداشت عقل) و تحلیلی (تجرید عقل) تقسیم می‌شود. تولید معانی انتزاعی عقلی، معرفت‌های جدیدی برای انسان به بار می‌آورد که انسان را در تسخیر واقعیت‌ها بسیار یاری می‌کند. همان طوری که تحلیل عقلی برای تعریف‌ها و شناخت معانی واقعی و اعتباری و انتزاعی که مختصات هر یک را حذف و تجرید می‌کند و معانی جدیدی را تولید می‌کند، موجب می‌شود تا به وضوح بر تباین معانی به خوبی دلالت کند و اشتراک‌ها و اختصاص‌ها را نشان دهد و معرفت‌ها بین اهل معرفت با اشتراک لفظی و معنوی به خطا و اشتباه کشانده نشود یا مورد سوءاستفاده اهل نفاق و تزویر قرار نگیرد. بنابراین احکام الهی که از اراده تشریعی و اعتبار الهی نشئت می‌گیرند، زیرمجموعه معنای اعتباری می‌شوند که هرگز معنای واقعی و عقلی را بر نمی‌تابند.

۴. معنای متعلق حکم وضعی

حکم وضعی فقهی که از اراده تشریعی خداوند منان نشئت می‌گیرد، معانی بیان‌کننده وضعیت را مراد تعلق اراده تشریعی قرار می‌دهد که در شناخت‌شناسی شامل معنای واقعی، اعتباری و عقلی می‌شود و در زبان‌شناسی شامل چهار معنای لغوی، اصطلاحی عرفی، اصطلاحی عرفی که شارع آن را تغییر داده است و اصطلاحی شرعی می‌شود. حکم وضعی برای بیان وضعیت اعتباری فقهی اشیاء از دیدگاه الهی جعل و اعتبار می‌شود و معنای مراد اراده تشریعی در حکم وضعی به دو لحاظ شناخت‌شناسی و زبان‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴-۱. زبان‌شناسی و معنای متعلق حکم وضعی

در دانش لغت و زبان، لفظ به دو معنای لغوی یا اصطلاحی رایج می‌شود. معنای لغوی همان معنایی است که لفظ در ابتدا برای معنایی وضع شده است. وضع (حیدری، ۱۴۱۲: ۵۵) عبارت است از اینکه واضع ابتدا معنای موضوع‌له را تصور می‌کند و سپس معنای لفظی را تصور می‌کند. آنگاه آن را اراده کرده و بر معنای موضوع‌له قرار می‌دهد و آن را ابراز می‌کند و به عرف اطلاع می‌دهد و چنانچه عرف بپذیرد و استعمال کند، وضع معنای لفظ بر معنای موضوع‌له در جامعه رخ می‌دهد و در محاورات مردم ثابت می‌شود، به طوری که هر شخصی آن لفظ را استعمال کند، دلالت معنای آن در ذهن مخاطب رخ می‌دهد و او از معنای لفظ به معنای موضوع‌له منتقل می‌شود و این همان معنای لغوی لفظ است ولی در جامعه سطح استعمال لفظ برای انتقال معنای موضوع‌له در همین اندازه باقی نمی‌ماند بلکه از معنای لغوی فراتر می‌رود و به معنای اصطلاحی می‌رسد. زیرا عرف، لفظ دارای معنای لغوی را برای معنای اصطلاحی به کار می‌گیرد و رفته‌رفته با گذشت زمان لفظ از معنای لغوی دور می‌افتد و تبادر به معنای اصطلاحی پیدا می‌کند؛ به طوری که مردم چیزی از معنای لغوی به یاد ندارند و تنها معنایی که به ذهن‌شان خطور می‌کند، معنای اصطلاحی عرفی است.

پس در جامعه بشری دو معنای لغوی و اصطلاحی در زبان و لغت شناخته می‌شود و خداوند که احکام وضعی را مانند طاهر بودن، نجس بودن، مالک بودن، ولی بودن و... را انشا و اعتبار می‌کند، لاجرم یکی از دو معنای لغوی یا اصطلاحی عرفی را مدنظر قرار می‌دهد. به طور مثال در حکم وضعی، سگ را اعتبار نجاست می‌کند که مراد از سگ همان معنای لغوی حیوان شناخته شده است و در حکم وضعی ضمان و تعهد به مثل یا قیمت مال مقروض، معنای اصطلاحی و عرفی مثل و قیمت مدنظر نفس ربوبی است، اما گاهی شارع معنای اعتباری و ابتکاری خود را در حکم وضعی ابراز می‌کند و عرف را با اصطلاح شرعی آشنا می‌کند، مانند اینکه شارع با اراده تشریحی خود حکم وضعی طهارت و نجاست را ارائه می‌دهد که تعریف و اصطلاح آن از شرع است، در نتیجه ماهیت آن و تعیین مصادیق آن از عرف گرفته نمی‌شود. علاوه بر معنای لغوی و معنای اصطلاحی عرفی معنای متعلق اراده تشریحی بدین صورت تصور می‌شود که اصطلاح عرفی است، لکن شارع بر آن حدود و قیودی می‌زند. به طور مثال مال‌انگاری شارع نسبت به کالاها و خدمات، مقید به قیودی است که عرف معمول دنیا آن را عمل نمی‌کند، به طور مثال عرف دنیا ثمن فواحش را مال و ملک می‌داند ولی شارع آن را مال سحت می‌داند و اجازه تملک و تصرف در آن را نمی‌دهد؛ بنابراین مطابق زبان‌شناسی معنای متعلق اراده تشریحی شارع در حکم وضعی ممکن است معنای لغوی یا معنای اصطلاحی عرفی یا معنای اصطلاحی عرفی که شارع آن را قید زده باشد یا معنای اصطلاحی شرعی

که شارع آن را ایجاد کرده است، تصور شود و تعریف متعلق حکم وضعی که همانا ارادة تشریعی شارع برای بیان اوضاع اشیاء است، بر اساس علم لغت به خوبی مورد دقت قرار می‌گیرد و تمایز بین معنای لغوی و اصطلاحی عرفی و شرعی به خوبی دانسته و تحلیل می‌شود.

۲-۴. معرفت‌شناسی و معنای متعلق حکم وضعی

متعلق حکم وضعی معنایی است که در ذهن انسان به عنوان مخاطب احکام الهی تصور می‌شود و در احکام وضعی که ارادة تشریعی به بیان وضع اشیاء تعلق می‌گیرد، انسان تصور معنایی از متعلق حکم وضعی در ذهن خود دارد تا وضع شارع را درباره آن معنا بداند. وقتی سخن از تصور معنا در ذهن انسان به میان می‌آید، بحث معرفت‌شناسی‌ای مطرح می‌شود که چه معنایی را در ذهن تصور می‌کنیم. مطابق بحث‌های معرفت‌شناسی، معنای تصور شده در ذهن از دو صورت علمی (دانستی) و عقلی (فهمیدنی) خارج نیست. معنای علمی به دو قسم واقعی که حکایت از واقع فیزیکی یا متافیزیکی دارد و اعتباری که حکایت از اراده و انشاء مریدی الهی یا غیرالهی دارد، تقسیم می‌شود و معنای عقلی به دو قسم انتزاعی که با ترکیب و مقایسه فهمیده می‌شود و معنای حقیقی که با تحلیل و تجرید مختصات معنای علمی یا عقلی فهمیده می‌شود، تقسیم می‌شود و از آنجایی که رابطه بین معنای در ذهن تباین است، هیچ یک از معنای چهارگانه، معنای دیگری را بر نمی‌تابد و در نتیجه معنای علمی و عقلی در معرفت‌شناسی مطرح می‌شود. حال پرسش اصلی اینجاست که معنای متعلق حکم وضعی کدام یک از این معنای سه‌گانه علمی واقعی، علمی اعتباری و عقلی انتزاعی است؟ با تحقیق و پژوهش در ادله فقهی به خوبی می‌یابیم که از نظر معرفت‌شناسی، معنای واقعی مانند آب در ظاهر و مطهر بودن و معنای اعتباری دین در مال و ملک بودن و معنای عقلی مانند حق و منفعت در ملک بودن متعلق حکم وضعی هستند و شارع هیچ‌گونه محدودیتی در انتخاب متعلق حکم وضعی جهت تبیین وضع شرعی اشیاء به معنای واقعی، اعتباری و عقلی ندارد؛ بنابراین تمام معنای واقعی که حکایت از اشیاء واقع خارج ذهن دارند، متعلق احکام وضعی هستند؛ یعنی هیچ شیئی به تصور معنای واقعی وجود ندارد که به نحوی از انحاء متعلق حکم وضعی قرار نگرفته باشد. اما معنای اعتباری و عقلی حسب نیاز جوامع بشری و تمشیت امور عبادی، مدنی و جزایی متعلق حکم وضعی قرار گرفته است؛ در نتیجه نه تنها خداوند با ارادة تکوینی بر تمام اشیاء تسلط و قیومیت دارد بلکه بر همه آن‌ها بنا بر ارادة تشریعی به حکم وضعی نیز تسلط و حکومت دارد.

۵. معنای متعلق حکم تکلیفی

حکم تکلیفی همانند حکم وضعی از ارادة تشریعی شارع نشئت می‌گیرد و برای ترخیص یا طلب یا منع فعلی در منابع فقه، ابراز و اظهار می‌شود (حلی، ۱۴۰۴: ۸۴). انشاء ترخیصی در احکام

تکلیفی، فعل یا ترک فعل را حلال و مجاز می‌کند، اما انشاء طلب الزامی، فعل را واجب می‌کند، انشاء طلب رجحانی، فعل را مستحب می‌کند، انشاء منع الزامی، فعل را حرام می‌کند و انشاء منع رجحانی، فعل را مکروه می‌کند (صدر، ۱/۱۳۶۴: ۶۴، ۶۵). احکام پنج‌گانه تکلیفی از اراده تشریحی الهی نشئت می‌گیرد و مخاطب با اطلاع از کتاب و سنت از آن‌ها آگاه می‌شود و به تحلیل اراده تشریحی و مراد شارع می‌پردازد و به خوبی متوجه معنای متعلق اراده تشریحی که در این مورد حکم تکلیفی است، می‌شود. معنای متعلق حکم تکلیفی، وضع اشیاء از نجس بودن یا پاک بودن یا ملک بودن یا مال بودن و امثال آن‌ها نیست بلکه متعلق حکم به ترخیص فعل و ترک یا طلب فعل یا منع فعل می‌رسد و هر یک از طلب تکلیفی فعل و منع فعل ممکن است الزامی یا رجحانی باشد. به هر شکل کانون اصلی متعلق حکم تکلیفی، فعل مکلف است و هر فعلی که متعلق حکم تکلیفی قرار می‌گیرد به جهت لغت‌شناسی و معرفت‌شناسی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد که چه معنای متعلق حکم تکلیفی قرار می‌گیرند.

۱-۵. زبان‌شناسی و متعلق حکم تکلیفی

متعلق حکم تکلیفی فعل، انسان مکلف است؛ مکلف خواه اصیل یا نائب باشد، مکلف به انجام فعل یا ترک فعل یا مرخص از آن دو می‌شود و فعل، واقعه و پدیده‌ای است که به شخص انتساب پیدا می‌کند؛ گرچه انتساب ممکن است به مباشرت یا به سبب باشد و هر کدام که قوی‌تر باشد، انتساب فعل به آن شخص در عرف پذیرفته است. فعل همانند هر مسمی و موضوع له واجد اسمی در علم لغت است که واضعان لغت، آن اسامی را بر افعال وضع کردند اما اسامی افعال همواره در حد معنای لغوی باقی نمی‌ماند بلکه در عرف معنای اصطلاحی پیدا می‌کند. معنای لغوی بعضی از افعال مانند خوردن، نوشیدن و... بر اهل لغت پوشیده نیست. معنای اصطلاحی در عرف، «ما وُضِعَ له» جدیدی غیر از معنای لغوی می‌گیرد، به طوری که برای عرف معنای منقول اصطلاحی تبادر به ذهن می‌شود و معنای لغوی مدنظر عرف قرار نمی‌گیرد.

حال این پرسش مطرح است، به لحاظ زبان‌شناسی چه معنایی متعلق حکم تکلیفی قرار می‌گیرد؟ آیا همواره معنای لغوی فعل، متعلق حکم تکلیفی است؟ یا اینکه علاوه بر آن معنای اصطلاحی عرفی نیز متعلق حکم تکلیفی است؟ با رجوع به ادله اجتهادی احکام تکلیفی به خوبی واضح است که هم معنای لغوی مانند خوردن و نوشیدن و هم معنای اصطلاحی مانند بیع، متعلق احکام تکلیفی قرار گرفته است که مجتهد با رجوع به منابع لغت و عرف، معنای لغوی و اصطلاحی متعلق احکام تکلیفی را تعریف می‌کند.

در نتیجه معنای موضوع له لغوی و منقول عرفی فعل حسب مورد، متعلق حکم فقهی قرار می‌گیرد اما همیشه متعلق حکم تکلیفی از نظر لغت‌شناسی تنها معنای لغوی و اصطلاحی عرفی نیست بلکه شارع معنای عرفی را اندکی تغییر می‌دهد و بر آن قیودی می‌افزاید. به‌طور مثال معنای ربای معاملی در تمام کالاهای مورد معامله صادق است، ولی شارع تنها در کالاهای متجانس، مکیل و موزون، ربا می‌شناسد و زیاده در کالاهای دیگر را ربوی نمی‌داند. معنای اصطلاحی عرفی ربا را شارع مقید کرده است و در بعضی موارد شارع معنای اصطلاحی شرعی را متعلق حکم تکلیفی قرار می‌دهد، مانند صلوات که معنای لغوی آن دعاست و معنای اصطلاحی شرعی آن عبادت خاص در اوقات معین است.

بنابراین معنای متعلق حکم تکلیفی ممکن است معنای لغوی مانند خوردن و آشامیدن و معنای اصطلاحی عرفی مانند بیع و معنای اصطلاحی عرفی که شارع بر آن قید زده است در معنای اصطلاحی شرعی مانند صلوات و حج باشد.

۲-۵. معرفت‌شناسی و معنای متعلق حکم تکلیفی

در معرفت‌شناسی، معنای متصور در ذهن را به دو گروه علمی و عقلی تقسیم کردیم. معنای علمی به دو قسم واقعی (فیزیکی و متافیزیکی) و اعتباری (الهی و غیرالهی) تقسیم شد و معنای عقلی به دو قسم انتزاعی (برداشتی) و حقیقی (تحلیلی) تقسیم شد. حال با توجه به معنای فعل که کانون متعلق حکم تکلیفی است، کدام‌یک از معنای چهارگانه تصور شده، متعلق حکم تکلیفی قرار می‌گیرد؟

فعل که واقعه منتسب به یک شخص است به دو صورت جوارحی و جوانحی رخ می‌دهد؛ فعل جوارحی وقوع خارج از ذهن و نفس انسان دارد که به‌طور فیزیکی تحقق می‌یابد و فعل جوانحی که در حد تصور و اراده نفسانی است، وقوع عینی و خارج فیزیکی ندارد. فعل‌های جوارحی واقعی و فیزیکی مانند خوردن، نوشیدن، تلف کردن، نماز خواندن و... امثال آن‌هاست که هر یک متعلق حکم تکلیفی قرار می‌گیرند و فعل‌های جوانحی ارادی مانند اسلام آوردن، ارتداد، ابراء، انشاء، ایجاب و قبول عقدها و امثال آن‌هاست که مشمول حکم تکلیفی قرار می‌گیرند.

بنابراین فعل تنها در دو معنای جوارحی و جوانحی قابل تصور است که دو معنای واقعی و اعتباری را به لحاظ معرفت‌شناسی در بر می‌گیرد.

فعل جوارحی اثر عینی و خارجی دارد که خارج از عقل و جان انسان نمود، واقعی و پدیداری دارد که معنای آن را واقعی می‌نامند ولی فعل جوانحی اثر نفسانی و درون جان انسان دارد که معنای آن را اعتباری می‌نامند و فعل انسان مکلف در هر دو معنا مشمول و متعلق احکام تکلیفی است.

۶. متعلق حکم یا متعلق متعلق حکم

وقتی اراده تشریحی شارع به معنایی تعلق پیدا می‌کند و به اصطلاح آن معنی، متعلق اراده تشریحی یا همان حکم قرار می‌گیرد، گاهی به صورت مجرد از اضافه است و گاهی به صورت مضاف است که در صورت اول متعلق حکم، متعلق دیگری ندارد تا متعلق متعلق حکم تصور شود، بلکه معنای مجرد از اضافه و توصیف، متعلق اراده تشریحی یا همان حکم شارع قرار گرفته است تا تکلیف یا وضعی برای آن اعتبار کند. به طور مثال شارع، سگ را نجس العینی قرار داده که هیچ‌گونه اضافه‌ای برای سگ لحاظ نکرده ولی فروش انگور به قصد خمرسازی را حرام کرده است. در این حکم تکلیفی فروش انگور به وصف اینکه برای خمرسازی است، حرام قرار گرفته است پس تنها فروش انگور متعلق حکم تکلیفی حرمت نیست بلکه فروش انگور با این قید که به قصد ساختن خمر باشد حرام است (طهرشتی، ۱۴۱۰: ۲۷۵، ۱۳). در این صورت متعلق حکم حرمت، متعلق دیگری دارد که از آن تعبیر به متعلق متعلق حکم می‌شود. متعلق حکم یا متعلق متعلق حکم در وضعی یکسان است و تشخیص معنای متعلق حکم یا متعلق متعلق حکم حتی با اضافه‌ها بیشتر در شناخت ماهیت مورد حکم بسیار حائز اهمیت است که حکم وضعی یا تکلیفی به طور دقیق روی چه معنایی اراده تشریحی شده و به طور دقیق معنای مراد جدی خداوند متعال از حکم وضعی و تکلیفی چیست؟

گرچه متعلق متعلق حکم با تتابع اضافه‌ها و اوصاف همراه است، اما تقید جزو ماهیت متعلق حکم می‌شود و از جهت معرفت‌شناسی معنای متعلق متعلق با هر اندازه قیود و تتابع اضافه‌ها به یک معنای وحدانی برمی‌گردد؛ گرچه قید خارج از مقید است ولی تقید جزء مقید است و یک ماهیت متعلق حکم فقهی می‌شود؛ بنابراین متعلق متعلق حکم با هر اندازه تتابع اضافه‌ها به متعلق حکم برمی‌گردد و معنای واحدی مراد اراده تشریحی و حکم وضعی یا تکلیفی الهی قرار می‌گیرد.

۶-۱. رابطه متعلق‌های احکام

هر حکمی، خواه وضعی یا تکلیفی به معنایی تعلق می‌گیرد و به اصطلاح آن را متعلق حکم و مراد شارع قرار می‌دهد. از آنجایی که متعلق هر حکم به معنایی تصور می‌شود و رابطه بین معنایی تباین است، رابطه هر متعلق حکم با متعلق حکم دیگر تباین است و این تباین حتی با یک وصف یا قیدی که به متعلق حکم می‌خورد، حاصل می‌شود؛ چون تقید جزو ماهیت متعلق می‌شود و با ماهیت متعلق بدون وصف یا قید تباین کامل پیدا می‌کند؛ بنابراین بر اساس تباین ماهوی بین متعلق احکام شناخت تحلیلی متعلق احکام وضعی و تکلیفی که اراده تشریحی بدان تعلق می‌گیرد بسیار حائز اهمیت است و اثبات رابطه تباین این مهم را ثابت می‌کند که به تعداد احکام وضعی و تکلیفی، متعلق احکام متباین و متفاوت از یکدیگر وجود دارد و متعلق هیچ حکم وضعی با متعلق حکم وضعی و

تکلیفی دیگر و همچنین متعلق هیچ حکم تکلیفی با متعلق حکم تکلیفی و وضعی دیگر رابطه تطابق یا عموم و خصوص من وجه یا مطلق ندارد، زیرا رابطه بین معانی در ذهن انسان همواره تباین است.

۲-۶. کاربرد شناخت متعلق احکام

احکام وضعی و تکلیفی و متعلق‌های آن‌ها از ادله فقهی موجود در منابع فقه؛ کتاب و سنت دانسته می‌شود. با توجه به این قاعده فقهی که هیچ شیئی وجود ندارد، مگر اینکه علاوه بر اراده تکوینی الهی که او را به وجود آورده است، مشمول اراده تشریعی حکم وضعی شود و هیچ فعلی به انسان مکلف منتسب نمی‌شود، مگر اینکه مشمول تکلیفی شود؛ در این صورت همه اشیاء و همه افعال مکلفین، مشمول احکام وضعی و تکلیفی هستند. لاجرم شناخت همه اشیاء به لحاظ حکم وضعی و همه افعال به لحاظ حکم تکلیفی حائز اهمیت است و این مهم با شناخت متعلق احکام وضعی و تکلیفی ممکن است زیرا تمام آنچه برای انسان خلق و رام شده، مشمول حکم وضعی است و تمام افعالی که انسان به شکل جوارحی و جوانحی انجام می‌دهد، مشمول حکم تکلیفی است.

ادله فقهی اجتهادی و فقهاتی که احکام فقهی و متعلق آن‌ها را دلالت می‌کنند به وضوح نوع معنای متعلق حکم را تبیین می‌کنند؛ خواه اینکه معنای متعلق حکم به معنای لغوی یا اصطلاحی عرفی یا اصطلاحی عرفی که شارع آن را اندکی تغییر داده باشد یا اینکه اصطلاح شرعی باشد که شارع آن را ایجاد و ابداع کرده باشد و از آنجایی که هر دلیل فقهی دلالت بر حکمی فقهی دارد و هر حکم فقهی لاجرم متعلق با خود دارد، شناخت متعلق هر حکمی در قالب معانی چهارگانه پیش گفته جهت میزان گستردگی حکم و شمول آن بسیار حائز اهمیت است که به طور دقیق حکم وضعی چه چیزی و حکم تکلیفی چه فعلی را مدنظر شارع قرار داده است. از سوی دیگر در تعارض غیر مستقر که با قرینه خاص از طرف شارع یک دلیل متعارض بر دیگری حکومت و نظارت دارد متعلق آن دلیل را در تعریف و اعتبار شارع موسع یا مضیق می‌کند و همین معنی موجب می‌شود تا دلیل حاکم بر دلیل محکوم به لحاظ معنای متعلق حکم نظارت داشته باشد و بدان توسعه یا تضییق دهد (طباطبایی، ۱۴۱۴/۶: ۷۳۸)؛ چنانچه در آیه ۲۷۵ سوره بقره: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»، (کسانی که ربا می‌خورند، (از گور) برنمی‌خیزند، مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته‌ترش کرده است. این بدان سبب است که آنان گفتند: (داد و ستد صرفاً مانند ریاست) و حال آنکه خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است. پس هر کس، اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید و (از رباخواری) باز ایستاد، آنچه گذشته، از آن اوست و کارش به خدا واگذار می‌شود و کسانی که (به رباخواری) بازگردند،

آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.) علی‌رغم تحریم شدید ربا، دلیل اجتهادی روایی می‌فرماید که ربا بین والد و ولد نیست و جمع بین دو دلیل این می‌شود که متعلق حکم تکلیفی تحریم که رباست مضیق شود و رباخواری بین پدر و فرزند که از نظر عرف، ربا تعریف می‌شود ولی شارع آن را مصداق ربا در تعریف خود نمی‌داند حرام نیست.

همچنین کاربرد دیگر شناخت متعلق حکم ربا در این آیه که عرفی است موجب می‌شود تا وضع بر اعم از صحیح نزد شارع به هنگام شک در شرطیت یا جزئیت ثابت شود ولی چنانچه متعلق حکم، اصطلاح شرعی باشد، رجوع به اطلاق ممکن نیست بلکه اشتغال یقینی فراغ یقینی را لازم دارد؛ بنابراین مکلف موظف است برای احراز متعلق به اصطلاح شرعی یقین حاصل کند و نمی‌تواند به اطلاق بسنده کند، بلکه باید قید و شروط احتمالی را رعایت کند. توضیح بیشتر اینکه از آنجایی که رابطه بین معانی، تباین است، متعلق حکم فقهی از جهت لغت‌شناسی خارج از معنای لغوی یا اصطلاحی عرفی یا اصطلاحی عرفی که شارع قیودی بر آن زده است یا اینکه اصطلاحی شرعی است و صورتی که معنای متعلق حکم لغوی یا اصطلاحی عرفی باشد اصل تصور معنا به لغت و عرف برمی‌گردد. چنانچه قیودی مدنظر می‌بود، می‌بایست طبق ادله فقهی دانسته می‌شد. در صورت تردید، اصل رجحان، معنای لغوی یا عرفی است ولی چنانچه معنای متعلق حکم، اصطلاح شرعی باشد و در قید یا جزئی از دیدگاه شرع تردید شود، دیگر جایی برای رجوع به لغت یا عرف نیست بلکه باید تا آنجا که ممکن است نظر شارع را تأمین و جنبه احتیاط را رعایت کرد که معنای متعلق حکم شرع از دیدگاه شرع رعایت شود و اراده شارع توسط مکلف جامه عمل بپوشد.

۳-۶. متعلق احکام و رابطه آن‌ها

احکام فقهی به لحاظ معنای مراد شارع یا همان متعلق حکم و اراده تشریحی ابتدا به دو قسم کلی حکم وضعی و حکم تکلیفی تقسیم می‌شوند و سپس بر اساس تباین بین معانی هر یک از احکام وضعی و تکلیفی از یکدیگر متفاوت و متباین می‌شوند اما تباین و تمایز بین احکام موجب نمی‌شود تا رابطه بین آن‌ها در فقه نادیده انگاشته شود بلکه هر حکم وضعی ممکن است موضوع فعلیت (تنجز) حکم وضعی یا حکم تکلیفی دیگر بر مکلف شود؛ همان طوری که هر حکم تکلیفی ممکن است موضوع فعلیت حکم وضعی یا حکم تکلیفی دیگر بر مکلف شود. هر شخص در توجه و تنجز حکم وضعی به خودش متوجه وضعیتی فقهی برای خودش می‌شود و با تنجز حکم تکلیفی متوجه ترخیص یا عدم ترخیص از الزام یا رجحان به فعلی یا ترک فعلی می‌شود؛ بنابراین تنجز حکم وضعی بر شخص، بیانگر وضعیت شخص و تنجز حکم تکلیفی بر شخص، بیانگر ترخیص یا غیرترخیص شخص است که به حسب اینکه حکم وضعی یا تکلیفی چه شرایطی را برای شخص پیش می‌آورد

هر حکمی با حکم دیگر رابطه موضوع تنجز دارد. به طور مثال با تنجز حکم وضعی ولی شدن، شخص صلاحیت تصرف حلال را دارد و با انجام حکم تکلیفی نکاح، مرد به وضعیت زوج و زن به زوجه می‌رسد که هر یک موضوع احکام تکلیفی دیگری است (شاهرودی، ۱/۱۴۲۶: ۳۶۱-۳۶۰). موضوع شدن حکم وضعی را برای حکم تکلیفی می‌توان به ولی شدن شخص برای جواز تصرف مثال زد و موضوع شدن حکم وضعی برای حکم وضعی دیگر را می‌توان به مالک شدن شخص بر مالی برای ولی شدن او جهت تصرف در آن مال مثال زد و موضوع شدن حکم تکلیفی برای حکم وضعی را می‌توان به جواز حیازت برای مالک شدن حیازت‌کننده مثال زد و موضوع شدن حکم تکلیفی برای حکم تکلیفی دیگر را می‌توان به وجوب تمکین زوجه برای وجوب پرداخت نفقه زوج مثال زد. در همه این موارد متعلق احکام وضعی و تکلیفی جهت موضوع شدن یک حکم فقهی برای حکم فقهی دیگر حائز اهمیت و قابل دقت است.

۷. متعلق حکم و حرام و واجب جهتی

تحلیل و شناخت صحیح و دقیق متعلق حکم شرعی موجب می‌شود تا علاوه بر شناخت واجب تعیینی یا تخییری و واجب عینی یا کفایی و واجب مطلق یا مقید با واجب و حرام ذاتی یا جهتی نیز آشنا شویم زیرا متعلق حکم شرعی، خواه معنایی اضافی یا توصیفی یا ظرفی باشد یا اینکه هیچ یک از این دست معانی نباشد، ماهیتی محدود و شناخته شده به لحاظ لغت یا اصطلاح عرفی یا شرعی است که در تخاطب الهی با انسان به معرفت انسان در می‌آید و انسان متعلق حکم شارع را می‌شناسد و بر اساس آن حکم وضعی یا تکلیفی را در اشیاء افعال، تطبیق و اجرا می‌کند. تقید، اضافه، توصیف و ظرفیت جزو معانی متعلق حکم است؛ گرچه معنای قید و مضاف‌الیه و وصف و ظرف خارج از مقید و مضاف و موصوف و مظروف است و به لحاظ رابطه تباین بین معانی، هر متعلق حکمی معنایی متباین از معنای دیگر است ولی تقید و تضایف و توصیف و ظرفی بودن جزو معنای متعلق است. حال چنانچه شارع معنایی را به جهتی از جهات متعلق حکم شرعی حرمت قرار داد، متعلق حکم حرمت معنایی جهت‌مند می‌شود که اگر همان معنا با جهتی دیگر متعلق حکم و وجوب قرار بگیرد، تباین دارد و دو معنا می‌شود؛ چراکه دو متعلق برای دو حکم شرعی می‌شود. به طور مثال فراگیری علم سحر و جادوگری به جهت ابطال سحر ساحران فاسد که موجب کینه و بغض و اختلاف مردم می‌شوند، واجب است ولی همین معنای تعلیم و تعلم سحر جهت ایجاد فتنه‌گری و اختلاف و کینه بین مردم باشد، متعلق حکم حرمت قرار می‌گیرد؛ به همین دلیل واجب و حرام جهتی در مقابل واجب و حرام ذاتی تصور می‌شود. نمونه‌های زیادی در ادله فقهی درباره حکم تکلیفی ذاتی و جهتی ملاحظه می‌شود. به طور مثال فروختن انگور به جهت شراب‌سازی حکم تکلیفی حرمت دارد و

فروختن انگور بدون چنین جهتی حکم تکلیفی حلال و ترخیص دارد یا فروش چوب به جهت ساختن نمادها و مجسمه‌های کفر، حکم تکلیفی حرمت دارد ولی فروش چوب بدون چنین جهتی حکم تکلیفی حلال را دارد. تشخیص اینکه آیا حکم، ذاتی یا جهتی است با دقت در ادله فقهی اجتهادی ممکن است که آیا اراده تشریحی شارع در حکم تکلیفی، مبتنی بر جهتی از جهات موجه متعلق حکم است یا اینکه ذات و ماهیت آن معنی در فعل مکلف مشمول حکم تکلیفی است؟

۸. مقتضای اطلاق، حکم تکلیفی ذاتی

شناخت معنای اطلاق که بر پایه دلالت واقعی شرایط هنگام بیان حکم و من جمله نحوه بیان است، معنای شمول و رها بودن را دلالت می‌کند که نفی تقید، به جهت مندی متعلق حکم می‌کند، در نتیجه واجب یا حرام ذاتی می‌شود، زیرا ذات متعلق حکم تکلیفی معنایی منفور یا محبوب خداوند متعال است که بدون لحاظ هیچ جهتی واجب یا حرام شده است اما چنانچه شارع به جهتی از جهات، فعلی را محبوب یا مبغوض بدارد، حکم تکلیفی واجب یا حرام، به همان جهت مقید است، پس چنین حکم تکلیفی جهتی است و حبّ یا بغض به ذات آن فعل نیست که بدون هیچ جهتی آن را محبوب یا مبغوض بدارد. اطلاق ادله اجتهادی حکم تکلیفی اقتضاء دارد تا حکم تکلیفی روی ذات متعلق که اراده شده است، باشد و هیچ‌گونه جهتی مدنظر شارع نبوده باشد بلکه به طور مطلق افعالی شنیع مانند لواط، زنا، غضب و سرقت حرام است و ذات افعالی مانند نماز، روزه، حج و... بدون هیچ جهتی واجب است. چنانچه حکم تکلیفی وجوب یا حرمت بنا به جهتی مراد شارع می‌بود، می‌بایست آن جهت از ادله فقهی اجتهادی بیان می‌شد؛ از این شرایط عدم بیان شارع در مقام تقنین چنین دلالت واقعی فهمیده می‌شود که حرام یا واجب ذاتی مراد شارع است و همه این مباحث از شناخت متعلق حکم تکلیفی دانسته و فهمیده می‌شود.

نتیجه

متعلق حکم شرعی از ارکان حکم است و آن عبارت از معنی و ماهیت شیء یا فعلی است که متعلق اراده تشریحی شارع قرار می‌گیرد. چنانچه اراده تشریحی برای اعتبار اوضاع اشیاء باشد، حکم وضعی نامیده می‌شود و چنانچه اراده تشریحی برای اعتبار افعال یا ترک آن‌هاست، حکم تکلیفی نامیده می‌شود. متعلق حکم همانند خود حکم و شرایط تنجز آن بر مکلف از ادله فقهی دانسته می‌شود. شناخت متعلق حکم از علم لغت یا اصطلاح عرفی و شرعی، مراد شارع را در قانونمندی الهی انسان مشخص می‌کند. از آنجایی که رابطه بین معانی تباین است، معانی هیچ متعلق حکمی با معنای متعلق حکم دیگر یکسان یا عام یا خاص من وجه و مطلق نمی‌شود بلکه رابطه معانی همواره تباین است. از نظر شناخت‌شناسی ممکن است معنایی علمی واقعی یا علمی اعتباری یا عقلی

انتزاعی متعلق حکم شرعی قرار گیرد. وضع تعارض غیر مستقر بین ادله فقهی با شناخت متعلق احکام انجام می‌شود. قلمرو احکام فقهی که از اراده تشریحی نشئت می‌گیرد با توجه به معانی متعلق احکام بر تمام اشیاء و افعال مکلفین گسترده است و هیچ چیزی وجود ندارد که مشمول حکم وضعی نشود و هیچ فعل یا ترک فعلی وجود ندارد که مشمول حکم تکلیفی ترخیص یا غیر ترخیص شود؛ بنابراین همان طوری که خداوند رابطه قیومی با مخلوق‌ها و موجودهای محدود بنا بر اراده تکوینی دارد با تمام اشیاء و افعال مکلفین رابطه قانونمندی شرعی برای وضع اشیاء و تکلیف افعال مکلفین دارد و هیچ شیء و هیچ فعلی نیست، مگر این که متعلق حکم شرعی الهی است و خداوند نه تنها تسلط تکوینی بر اشیاء و افعال دارد بلکه رابطه تشریحی نیز با تمام اشیاء و تمام افعال دارد و خداوند نسبت به وضع هیچ چیزی و نسبت به فعل هیچ مکلفی بدون اراده تشریحی نیست.

منابع

فارسی

- شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۶)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، قم: مؤسسه دایره المعارف.
- مختاری مازندرانی، محمدحسین (۱۳۷۷)، فرهنگ اصطلاحات اصولی، تهران: انجمن قلم ایران.
- ملکی اصفهانی، مجتبی (۱۳۷۹)، فرهنگ اصطلاحات اصول، قم: نشر عالمه.
-

عربی

- اصفهانی، محمدحسین (بی تا)، الفصول الغرویه فی الاصول الفقہیہ، قم: داراحیاء العلوم الاسلامیہ.
- ایروانی، باقر (بی تا)، الحلقة الثالثه من اسلوبها الثاني، بی جا: المحبین للطباعه و النشر.
- بجنوردی، حسن (بی تا)، منتهی الاصول، قم: بصیرتی.
- جرجانی، علی بن محمد (بی تا)، التعریفات، تهران: ناصر خسرو.
- حکیم، محمدسعید (۱۴۱۴)، المحکم فی اصول الفقه، قم: مؤسسه المنار.
- حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی) (۱۴۰۴)، مبادئ الاصول الی علم الاصول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- حیدری، علی نقی (۱۴۱۲)، اصول الاستنباط، قم: لجنة اداره الحوزه العلمیه.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۲)، مصباح الاصول، تقرير سيد محمد واعظ حسینی، قم: مکتبه الداوری.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۳۰)، مصباح الفقاهه، مقرر محمدعلی توحیدی، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
- سبحانی، جعفر (۱۳۶۳)، تهذیب الاصول، تقرير ابحاث آیه الله العظمی امام خمینی (ره)، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۲)، الالهیات علی هدی الكتاب و السنه و العقل، قم: المركز العالمی للدراسات الاسلامیه.
- سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۹-۱۳۷۹)، شرح المنظومه، تصحیح و تعليق از آیت الله حسن زاده آملی و تحقیق و تقديم از مسعود طالبی، تهران: نشر ناب.
- سبزواری، ملاهادی (۱۳۸۳)، اسرار الحكم، قم: مطبوعات دینی.
- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰)، شواهد الربوبیه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صدر، محمدباقر (۱۳۶۴)، دروس فی علم الاصول، بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
- صدر، محمدباقر (۱۴۰۵)، بحوث فی علم الاصول، تقرير سيد محمود هاشمی، مجمع العلمی للشهید صدر.
- صدر، محمدباقر (۱۹۷۵)، المعالم الجدیده للاصول، تهران: ناصر خسرو.
- طباطبایی حکیم، محمدتقی (۱۴۱۸)، الاصول العامه للفقه مقارن، قم: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام).
- طباطبایی حکیم، محمدسعید (۱۴۱۴)، المحکم فی اصول الفقه، قم: مؤسسه المنار.

- طهرشتی، سلمان بن حسن بن سلیمان (۱۴۱۰)، اصباح الشیعه بمصباح الشریعه، در سلسله الینابیع الفقهیه، علی اصغر مروارید، بیروت: الدار الاسلامیه.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۵)، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۱۲)، الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد، مجمع بحوث الاسلامیه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴)، نهاییه الحکمه، تهران: مرکز امدادات مؤسسه امام خمینی (ره).
- مظفر، محمدرضا (۱۳۷۷)، اصول الفقه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- مظفر، محمدرضا (۱۴۳۱)، المنطق، محقق: شیخ رحمتی الاراکی، تعلیق: شیخ غلامرضا الفیاضی، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶)، فوائد الاصول، محقق: شیخ رحمتی اراکی، قم: مؤسسه نشر اسلامی.